



فردوسی با آفرینش شاهنامه برای مردم ایران حافظه تاریخی جمعی پدید آورد

هویتی که فردوسی در پی تثبیت آن بود، هویتی در مقابل اسلام نبود، بلکه هویتی ایرانی، متمایز از هویت عربی بود.

هویتی که فردوسی در پی تثبیت آن بود، هویتی در مقابل اسلام نبود، بلکه هویتی ایرانی، متمایز از هویت عربی بود.

#171؛ شاهنامه از آن جهت که همواره روح پهلوانی را در کالبد ایرانی دمیده است، شایستگی خود را برای ماندگاری به اثبات رسانده است، چرا که این سرزمین از دیرباز همواره دچار حمله دشمنان بوده و خلاصه، دانستن شاهنامه به تعریف و ستایش از شاهان بی‌انصافی است.»

دکتر حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی، در نخستین روز همایش دو روزه هزاره شاهنامه که صبح دیروز در بنیاد ایران‌شناسی به همت فرهنگستان زبان و ادب فارسی برگزار شد، ضمن بیان مطلب فوق، افزود: #171؛ شخصیت اول شاهنامه و قهرمان قهرمانان شاهنامه، رستم است و نه کیکاوس و جمشید و نه هیچ شاه دیگری و رستم نماد والا و سرو بلند بالایی است که در اوج نیرومندی و دلآوری همه توش و توان و جان و روان خود را به پای ایران می‌ریزد.»

وی با بیان راز ماندگاری شاهنامه افزود: هزار سال است که شاهنامه در دل و در دست ایرانیان و فارسی‌زبانان جای دارد و عارف و عامی و شهری و روستایی، پیر و جوان، همه این کتاب را می‌شناسند. نقالان در قهوه‌خانه‌ها، این کتاب را روایت می‌کنند و داستان‌های حماسی آن را با لحن گرم و گیرا می‌خوانند و مرشدان در زورخانه‌ها اشعار رزمی و پهلوانی‌اش را با آهنگ مخصوص می‌خوانند و ضرب می‌گیرند.»

او در ادامه گفت: هزار سال است که نقاشان و نگارگران و هنرمندان تصور خود را از اشعار شاهنامه به تصویر می‌کشند و هزار سال است که روستائیان در شب سرد زمستان، گرد آتش می‌نشینند و به حکایت عبور سیاوش از آتش، گوش می‌سپزند و هزار سال است که شاعران به تقلید از شاهنامه، فتح‌نامه، شهنشاه‌نامه، علی‌نامه و گرشاسب‌نامه می‌سرایند و مولوی و سعدی و حافظ ابیات شاهنامه فردوسی را به تضمین و تلمیح به شعر خود می‌افزایند و حکیمان و عارفان و معلمان اخلاق از آن نکته‌ها می‌آموزند.

رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی با طرح این پرسش که راز ماندگاری شاهنامه در چه مولفه‌هایی است، گفت: چرا شاهنامه یا به پای ایرانیان و فارسی‌زبانان به پیش می‌رود و چرا فردوسی همواره عزیزتر و گرامی‌تر می‌شود؟ برای درک اهمیت شاهنامه باید به هزار سال قبل برگردیم و اوضاع و احوال اجتماعی و دینی مردم آن روزگار را بررسی کنیم.

حقیقت اینست که با ظهور اسلام ایرانیان توانستند پیام این دین تازه را که خداپرستی و عدالت بود بشنوند. آنان اسلام را پذیرفتند اما چون ملتی بزرگ و با سابقه بودند اراده کردند در عین مسلمانی، ایرانی بمانند. اگرچه پیامبر گرامی اسلام عرب و عرب‌زبان بود و هر چند قرآن کریم به زبان عربی نازل شده بود، اما ایرانیان، اسلام را با #171؛ عربیت» یکی ندانستند و ایرانی بودن و ایرانی ماندن را با مسلمانی مغایر نشناختند. اسلام، #171؛ عقیده» آنان بود و ایران، #171؛ علاقه» آنان و توانستند آن عقیده را با این علاقه در دل و جان خود، یکجا جمع کنند. ایرانیان از قرآن آموخته بودند که پیامبر #171؛ رحمة للعالمین» است و نه فقط برای قوم عرب، بلکه برای همه مردم مبعوث شده و خدا مردم را به این دلیل به #171؛ شعوب» و #171؛ قبائل» تقسیم کرده است که یکدیگر را به کمک این تفاوت‌ها، بهتر بشناسند و تنها ملاک برتری تقواست. نیز از پیامبر آموخته بودند که #171؛ هیچ عرب را بر هیچ عجمی برتری نیست مگر به تقوی» .

ایرانیان زبان عربی را آموختند و خوب هم آموختند، چندانکه در اندک مدتی خود در نظم و نثر و لغت، استاد عرب‌زبانان شدند، اما زبان خود را حفظ کردند و فارسی دری را، که از لغات عربی نیز برخوردار شده بود، جانشین #171؛ فارسی میانه» کردند و زبان را به منزله رکنی استوار از ارکان ملیت ایرانی عزیز داشتند.

بنی‌امیه و بنی‌عباس که از قدرت و ثروت سرمست بودند، برتری خود را به زبان عربی و نژاد عرب می‌دانستند و #171؛ عجم» را تحقیر می‌کردند. آن‌ها، ایرانیان را در امت اسلامی، شهروند درجه دوم می‌خواستند و بر آنان نام #171؛ موالی» نهاده بودند و این تحقیر بر ایرانیان گران می‌آمد.

کوشش برای گردآوری و ثبت و تدوین و به نظم درآوردن داستانهای تاریخی ایران، از مدتی قبل از زمان فردوسی آغاز شده بود. فردوسی، که از خاندانهای دهقانان نژاده خراسان و به قول سعدی #171؛ پاکزاد» بود، مردانه همت کرد و با رنجی سی‌ساله، این داستان‌ها را با زبانی لطیف و محکم به شعر درآورد و شاهنامه را مانند رودخانه‌ای زلال و زیبا و پرخروش و پربرکت در گستره جغرافیایی

ایران‌زمین، از کابلستان تا خوزستان، جاری کرد و در تاریخ، جاودانه ساخت و از نسلی به نسل دیگر و از عصری به عصر دیگر سپرد.

فردوسی یادگارهای کهن مردم ایران را، به وجهی دلپذیر و دلنشین در قالب شاهنامه، عرضه کرد و با این یادگارهای مشترک برای مردم ایران یک «#حافظه تاریخی جمعی» به وجود آورد و در یک کلام چنانکه خود می‌گوید عجم، یعنی ایرانیان را، با رنج سی‌ساله خود، «#زنده» کرد و به آنان به عنوان ایرانی، «#هویت» بخشید.

همین‌جا باید بگوییم هویتی که فردوسی در پی تثبیت آن بود، هویتی در مقابل «#اسلام» نبود، بلکه هویتی ایرانی، متمایز از هویت «#عربی» بود و البته ضدعربی هم نبود. کاری که او کرد به هیچ‌وجه، شباهتی با اندیشه‌ها و انگیزه‌های «#ملی‌گرایان باستان‌پرست» هفتاد و هشتاد سال قبل ایران که می‌خواستند ایران را جانشین اسلام کنند، نداشت. فردوسی، مسلمانی درست اعتقاد و شیعه‌ای غیرتمند بود و آشکارا و شجاعانه می‌گفت:

منم بنده اهل بیت نبی

ستاینده خاک پای وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تندباد

چو هفتاد کشتی برو ساخته

همه بادبانها برافراخته

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید

بدانست کو موج خواهد زد

کس از غرق بیرون نخواهد شدن

به دل گفت اگر با نبی و وصی

شدم غرقه، دارم دو یار وفی

همانا که باشد مرا دستگیر

خداوند تاج و لوا و سربر

و بدینسان حدیث شریف نبوی معروف به حدیث «#سفینه» را که فرموده است:

«#مثل اهل بیته مثل «#سفینه نوح، من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق» برای فارسی‌زبانان بازگو می‌کرد.

شاهنامه فردوسی، اگرچه اصولاً و عمدتاً، حکایت ایران پیش از اسلام است، به روشنی رنگ و بوی مسلمانی دارد و سرشار از مفاهیم قرآنی و معارف اسلامی است. او نمی‌خواست ایران را در مقابل اسلام قرار دهد، بلکه می‌خواست به عنوان واکنشی در برابر برتری طلبیهایی ناروای بنی‌امیه و بنی‌عباس، به ایرانیان #171& اعتماد به نفس» ببخشد تا زنده شوند و زنده بمانند و با حفظ مسلمانی خود، ایرانی بمانند و الحق که درین کار سترگ کامیاب شد.

آنچه گفتیم، اگرچه بیان انگیزه اصلی فردوسی از سرودن شاهنامه بود، اما همه راز و رمز ماندگاری شاهنامه نبود. ماندگاری شاهنامه دلایل و جهات دیگر نیز دارد و از آن جمله، یکی خدمتی است که فردوسی با این کتاب به زبان فارسی کرده است. او، در زمان و زمانه‌ای که به سود زبان فارسی نبود دیوانی پدید آورد با شصت هزار بیت فارسی سخته و پخته و روان و دلنشین، که امروز نیز پس از هزار سال، حتی مردم عامی و عادی کوچه و بازار آن را می‌فهمند. زبان فارسی در کنار اسلام که ملاک هویت مسلمانی همه مسلمانان است، رشته پیوند همه اقوام ایرانی است. در مثل، نخ تسبیحی است که همه اقوام ایرانی را در رشته واحدی متصل و منسلک می‌سازد. فردوسی این نکته را خوب فهمیده بود و با شاهنامه خود این رشته پیوند را استوارتر کرد. ما ایرانیان فارسی‌زبان، امروزه حق داریم به خود ببالیم و افتخار کنیم که کتاب شعر کهنی داریم با شصت هزار بیت، باقی‌مانده از هزار سال پیش که می‌توانیم آن را همه‌جا و نزد همه فارسی‌زبانان بخوانیم و بفهمیم و از آن لذت ببریم. به‌راستی کدام ایرانی و کدام فارسی‌زبان است که این ابیات فردوسی را شنیده باشد و نفهمیده باشد.

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

خداوند نام و خداوند جای

خداوند روزی‌ده و رهنمای

خداوند کیوان و گردان سپهر

فروزنده ماه و ناهید و مهر

ز نام و نشان و گمان برترست

نگارنده برشده گوهرست

به بینندگان آفریننده را

نبینی، مرنجان دو بیننده را

یا از این پند زیبای حکیمانه درس نگرفته باشد که:

فریدون فرخ فرشته نبود

ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

به داد و دهش یافت آن نیکوی

تو داد و دهش کن فریدون توی

یا از شنیدن وصف مازندران از زبان فردوسی به وجد نیامده باشد:

به بربط چو بایست بر ساخت رود

برآورد مازندرانی سرود

که مازندران، شهر ما یاد باد
همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست
به کوه اندرون لاله و سنبلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل به باغ به اندرون
گرازنده آهو به راغ اندرون
همیشه بیاساید از خفت و خوی
همه ساله هر جای رنگست و بوی
گلابست گویی به جویش روان
همی شاد گردد ز بویش روان
دی و بهمن و آذر و فرودین
همیشه پر از لاله بینی زمین

کاری که او با زبان فارسی کرده همان است که خود گفته است:

بناهای آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی افکنم از نظم، کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بدین نامه بر، عمرها بگذرد
همی خواند آن کس که دارد خرد
جهان از سخن کرده ام چون بهشت
ازین بیش، تخم سخن کس نکشت

اینکه فردوسی، هزار سال پیش با زبان شعر گفته که ما امروز آن زبان را به راحتی می فهمیم، نشانه رکود و ایستایی و علامت نقص و ناتوانی زبان فارسی نیست، بلکه دلیل قوت و قدرت این زبان است و نشانه آن است که زبان فارسی پیش از زمان فردوسی، تحول

لازم را براي عبور از مراحل ابتدائي و مقدماتي تجربه کرده بوده و به صورت باثباتي يافته بوده و همان زبان پس از فردوسي، دستمايه سخنان و اشعار سعدي و مولانا و حافظ شده و امروز به ما رسیده است.

شاهنامه از آن جهت که پيوسته روح دلاوري و جنگجويي و پهلواني را در کالبد ايرانيان دمیده، نیز شايستگي خود را براي ماندگاري به اثبات رسانده است. ايران بزرگ، تنها امروز نيست که دشمن دارد؛ اين سرزمين هميشه از کينه‌توزي و حسد و آزمندي دشمنان بيگانه آسيب ديده و همواره از همه سو در خطر بوده است. خلاصه کردن و محدود دانستن شاهنامه به ستايش شاهان، بي‌انصافي است. شاهنامه کتاب #171« حماسه» است. شاهنامه #171« حماسه ملي» ما ايرانيان است. مردم ايران طي هزار سال گذشته، از شاهنامه فردوسي درس وطن‌خواهي و ايران‌دوستي گرفته‌اند. شخصيت اول شاهنامه و قهرمان قهرمانان قصه‌هاي او رستم است، نه کیکاووس و نه جمشيد و نه هيچ شاه ديگري و رستم در چشم ايرانيان، نماد والا و سرو بلند بالايي است در اوج نيرومندي و دلاوري که همه توش و توان و جان و روان خود را براي ايران مي‌خواهد و به پاي ايران مي‌ريزد.

آري، هزار سال است پژواک صداي فردوسي در گوش جان ايرانيان، مي‌پيچد که:

چو ايران نباشد تن من مباد

بدين بوم و بر زنده يک تن مباد

و از او مي‌شنوند که:

دريغ است ايران که ويران شود

کنام پلنگان و شيران شود

هزار سال است که شاهنامه‌خوانان با لحنی حماسي و بانگي بلند وصف رستم و ديگر نامداران ايران‌زمين را در اين‌گونه ابیات در شهرها و روستاها، در ميان عشاير و در جمع مرزداران مي‌خوانند که:

تهمتن به بند کمر برد چنگ

گزين کرد يک چوبه تير خدنگ

يکي تير الماس پيکان چو آب

نهاده برو چار پر عقاب

کمان را بماليد رستم به چنگ

ه شست اندر آورد تير خدنگ

برو راست خم کرد و چپ کرد راست

خروش از خم چرخ چاچي بخاست

چو سوارش آمد به پهناي گوش

ز شاخ گوزنان برآمد خروش

چو بوسيد پيکان سر انگشت اوي

گذر کرد بر مهره پشت اوي

بزد بر بروسینه اشکبوس

سپهر آن زمان دست او داد بوس

قضا گفت گیر و قدر گفت ده

فلک گفت احسنت و مه گفت زه

کشانی هم‌اندر زمان جان بداد

چنان شد که گفتی ز مادر نژاد

گویي فردوسي با اشعار حماسي شاهنامه، در شیپور جنگ می‌دمد و دلیران ایران زمین را برای دفاع از این سرزمین برمی‌آشوبد. اما با همه آنچه گفتیم، هنوز راز ماندگاری شاهنامه، چنانکه باید و شاید گشوده نشده است. شاهنامه، چنانکه گفتیم فقط بیان احوال شاهان و دلیران نیست، سراسر حکمت و پند و اخلاق و عبرت نیز هست. فردوسي دینداری است خردمند، با شخصیتی معنوی و طبعی بلند، و زبانی از آلودگی پیراسته، چندان که باید گفت کمتر شاعر بزرگی در زبان فارسی، عفت کلام را در حد او رعایت کرده است. در شاهنامه عشق و دلدادگی نیز در کنار رزم و دلاوری هست، اما در آن پلیدی و پلشتی و بی‌اخلاقی هرگز راه ندارد. چهره فردوسي چهره یک «حکیم» است. حکیمی که همه را به خردمندی فرا می‌خواند. او خرد را در میان اوصاف آدمی از همه برتر می‌شناسد و از همه برتر می‌نشانند و در ستایش خرد می‌گوید:

خرد بهتر از هر چه ایزدت داد

ستایش خرد را به از راه داد

خرد رهنمائی و خرد دلگشائی

خرد دست گیرد به هر دو سرای

خرد چشم جان است چون بنگری

که بی‌چشم، شادان جهان نسپری

خرد را و جان را که داند ستود

وگر من ستایم که یارد شنود

او توانایی را در دانایی می‌بیند و با یادآوری آیه قرآن کریم که می‌فرماید: ««هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» می‌گوید:

ولیکن از آموختن چاره نیست

که گوید که دانا و نادان یکی است؟

فردوسي شاهان را همه‌جا به عدل و داد نصیحت می‌کند و می‌گوید:

چو خسرو به بیداد کارد درخت

بگردد از او پادشاهی و بخت

و به دنبال همین سخن می‌گوید:

نگر تا نیاری به بیداد دست

نگردانی ایوان آباد پست

کسی کو به جنگت نبندد میان

چنان ساز کش از تو ناید زیان

که نپسندد از ما بدی دادگر

سپنج است گیتی و ما برگذر

با آنکه شاهنامه کتابی است در وصف جنگ‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها و ناکامی‌های شاهان و متن آن به «رزم» و حاشیه آن به «بزم» اختصاص دارد، فردوسی هر جا فرصتی به دست می‌آورد زبان به نصیحت می‌گشاید و به خردمندی و بی‌آزاری و به عدل و داد و پرهیز از دروغ و رعایت شرم و حیا و خوش‌زبانی با مردم و به دست آوردن دل زبردستان و دوری از کینه و هواپرستی و رعایت اعتدال و دوری از «تیزی و سستی» توصیه می‌کند. (1)

از جمله نشانه‌های حکمت و دینداری در شاهنامه، توجه او به مرگ و فانی بودن و گذرا بودن این جهان است. مرگ آگاهی در شاهنامه، به وضوح دیده می‌شود. او جهان را سراسر حکمت و عبرت می‌داند و می‌گوید:

جهان سر به سر حکمت و عبرت است

چرا بهره ما همه غفلت است

و همگان را این چنین به عبرت فرا می‌خواند:

زمین گر گشاده کند راز خویش

نماید سرانجام و آغاز خویش

کنارش پر از تاجداران بود

برش پر ز خون سواران بود

پر از مرد دانا بود دامنش

پر از ماهرخ جیب پیراهنش

نباید که یزدان چو خواندت پیش

روان تو شرم آرد از کار خویش

نیز می‌گوید:

شکاریم یکسر همه پیش مرگ

سر زیر تاج و سر زیر ترگ

چون آیدش هنگام، بیرون کنند

وزان پس ندانیم تا چون کنند

بنابراین، بی‌هیچ شک و شبهه باید گفت شاهنامه فردوسی کتابی توحیدی و اخلاقی است و دفتری است در آموزش حکمت و مدرسه‌ای برای تربیت.

اکنون اگر بخواهیم دامن سخن را فراچینیم باید بگوییم شاهنامه فردوسی برهانی است بر امکان همزیستی و آشتی‌پذیر بودن دو مفهوم «ایرانی بودن» و «مسلمان بودن» و فردوسی نماد و مظهر بارز اجتماع این دو صفت در یک شخص و شخصیت است. فردوسی با یادآوری خاطره‌های جمعی قوم ایرانی اثبات کرد که ایرانیان، مردمی بوده‌اند صاحب تاریخ کهن و فرهنگ و تمدن پیشرفته و این ملت با همین فرهیختگی، اسلام را پذیرفته است. درست است که حدوث اسلام در ایران با لشکرکشی اعراب نومسلمان بود، اما بقای آن با پذیرش قلبی و فکری ایرانیان ممکن شد. ایرانیان در برابر جور خلفا ایستادگی کردند اما در برابر اسلام نه تنها ایستادگی نکردند، بلکه از جان و دل به خدمت آن درآمدند و برای اسلام سنگ تمام گذاشتند. آنان اسلام را با زبان فارسی به سوی شرق بردند و در چین و هند و آسیای میانه و حتی خاور دور انتشار و رواج دادند.

کسانی که در سال‌های قبل از شهریور بیست و بعد از آن، متأثر از سیاست‌های فرهنگی حاکم بر ایران، سعی می‌کردند با تکیه و تأکید بر شاهنامه فردوسی، اعتقاد به اسلام را در هویت ایرانی کمرنگ و بیرنگ سازند، بهره‌ای نبردند. آنچه آنان را ناکام گذاشت چیزی جز خود فردوسی و شاهنامه نبود. شاهان بیدادگر هم اگر برای ماندگاری خود را به فردوسی و شاهنامه چسباندند، گناه از فردوسی نبود. مردم هم که هم با شاهان و هم با شاهنامه آشنا بودند، آنگاه که فرصت یافتند، خود بر اساس کردارها، داوری کردند. آن‌ها که شاهنامه را برای بقای خود می‌خواستند رفتند و شاهنامه همچنان ماندگار ماند.

اینک ما ئیم و کتابی که هزار سال است ما را با داستانهای شادی‌بخش و غم‌انگیزش، سرگرم داشته و با حکایت‌های پهلوانی و حماسی‌اش در ذهن ما یادگارهای مشترک تاریخی ایجاد کرده و ما را به منزله یک ملت به هم پیوند داده و دیوان شعری که در روانی مانند آب و در صلابت همچون فولاد است، شعری که هم پشتمانه و پشتیبان زبان ملی ما شده و به زنده ماندن روح حماسی و سلحشوری و وطن‌دوستی و دلاوری و رزمندگی در ملت ما کمک کرده است و با دعوت به توحید و نبوت و ولایت و امامت و حکمت و تربیت، معارف اسلامی و اخلاقی را طی هزار سال به عارف و عامی آموخته است.

اینک ما ئیم و مردی به نام «حکیم ابوالقاسم فردوسی» که هزار سال است استوار بر بلندای تاریخ ما ایستاده و ما را به ایران‌دوستی و خداپرستی دعوت می‌کند. ادب و حق‌شناسی اقتضا می‌کند او را گرامی بداریم و شاهنامه‌اش را که درباره آن گفته است:

بدین نامه بر، عمرها بگذرد

همی خواند آن کس که دارد خرد

بخوانیم.

براساس این گزارش، دکتر حسن حبیبی، رئیس بنیاد ایران‌شناسی شعری به شرح زیر در ستایش شاهنامه فردوسی سرود:

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

به نام خداوند مهر آفرین

خدای نگهدار ایران زمین

خدای حکیمان دانش‌مدار

خدای «خردمند مردان» کار

خداوند فردوسي پاك زاد
خرد ورز بيدار نيكو نهاد
مهين شاعري كو به سحر سخن
به دلها نشانده است مهر وطن
كنون گفت بايد به شهنامه گوي
مريزاد دستت در اين جست وجوي
تويي عشق را راوي راستين
تو داري به دل مهر ايران زمين
تو از داد، داد سخن داده اي
دري تازه زين باب بگشاده اي
خرد را تو بر عرش دادي مقام
به انديشمندان سپردي زمام
ز مهر نبي و وصي گفته اي
در لفظ را بس نكو سفته اي
به درياي طوفاني اين سرا
نشستي به كشتي خيرالوري
گرفتي چو آرام بر جاي خویش
نمودي بيان اين چنين رأي خویش
«اگر چشم داري به ديگر سراي
به نزد نبي و وصي گير جاي»
«بر اين زادم و هم براي بگذرم
چنان دان كه خاك پي حيدر م»
ز گفتار بيغمبر راستين
شدي راوي نکته اي اين چنين
«كه من شهر علمم علیم در است

درست این سخن قول پیغمبر است»

«#;گواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم بر آواز اوست»

ره و رسم پاکی که آیین تست

به شهنامه دارد مقامی نخست

ز پاکی دژی ساختی استوار

سیاوش را دادی آنجا قرار

منیژه که در پاکی اش بود ناب

برهنه نمی شد بر آفتاب

سیه نرگسان و رخ دلبران

پر از شرم و آزرم کردی عیان

تو گفتی: «#;شگفتی ز رستم بسی است

کز او داستان بر دل هر کسی است»

فرا خواندی از خطه سیستان

جهان پهلوان رستم داستان

تو زین قصه طرحی نو انداختی

تو او را به دوران سمر ساختی

که گردی چون او کمتراید پدید

کله گوشه اش را رساندی به شید

سرچشمه این بدایع کجاست؟

پژوهش در این باره بی شک سزاست

سراینده نامور نامه کیست؟

چنین پرسشی نیز بیراه نیست

«#;که آراست چهر سخن چون عروس»

سروش است یا مرد دانای طوس

چنین نغز گفتار حکمت قرین
حماسی سخن، شعر شور آفرین
پذیرای تقلید و تکرار نیست
بدین کاخ کم‌مایه را بار نیست
آیا پهلوان زبان‌آوری
سر سروران در خرد باوری
ادیان همه وامدار تواند
خرد پیشگان حق‌گزار تو اند
که با پارسی زنده کردی عجم
وزین کار، خود زنده‌ای نیز هم
تو خورشیدی و آفتابی چنین
ندارد نظیری به چرخ برین
ستودن تو را کار و باری است سخت
ستایشگرت را نه یار است بخت
به مدح تو هر کس گشاید زبان
نگوید به جز مدح خود بی‌گمان

وی سپس گزارشی اجمالی درباره روند بازگرداندن شاهنامه طهماسبی به موطن‌اش ارائه داد. وی گفت: درباره بازگرداندن شاهنامه طهماسبی مطلب به نسبت مفصلي نوشته‌ام در نامه فرهنگستان درآینده چاپ خواهد شد. در این محفل به اجمال درباره آن سخن می‌گویم.

این شاهنامه در زمان ولیعهدی سپس پادشاهی شاه تهماسب صفوی فراهم آمده است. ولیعهد ابتدا در هرات بود و با جمعی از هنرمندان و نگارگران به تبریز آمد و در آنجا ترکیبی از هنرمندان دو شهر را مامور تهیه این شاهنامه نمود.

نوشتن این شاهنامه با نگاره‌های متعدد و تعداد 15 تن هنرمند، نگارگر و نیز خوشنویس، جدول‌بند، کاغذساز، مرکب‌ساز و صحاف‌کاری بوده است که براساس برنامه‌ای دقیق و برای مدتی طولانی انجام یافته است.

کاغذ کتاب به اندازه رحلی بزرگ یا سلطانی، کاغذی بسیار نازک شبیه کاغذهای بیبل امروزی و دست‌ساز است. کتاب دارای جدول است و نکته مهم در این قسمت آن است که در گذشته و هم امروز گه‌گاه نگارگران قسمتی از نگاره را بیرون قالب یا قاب اصلی می‌برند. در این کتاب موارد بسیاری از این قبیل است برنامه به این ترتیب بوده است که نگارگر طرح نگاره‌ای و قسمت‌هایی را که از قاب یا چهارچوب بیرون زده است تعیین می‌کرده و جدول‌ساز در جاهایی که نگاره از چهارچوب خارج می‌شده خط نمی‌کشیده است. نکته دیگر آنکه پشت و روی هر صفحه پر از نوشته، یعنی اشعار در جاهایی است که یا نگاره‌ای نیست و یا قسمتی را نگاره پر کرده است، اما هیچ‌گاه اثر مرکب روی صفحه، در پشت صفحه وجود ندارد. خط کتاب متوسط خوب است و شاید تنها نکته‌ای که می‌توان در این شاهنامه اشارت کرد نبودن یک خوشنویسی تمام عیار است. کتاب در اصل دارای 258 مجلس بوده است که با دریغ، قسمت

قابل توجهی از آن کتاب بیرون کشیده و تک تک فروخته شده است و طبیعی است که متن را نیز دچار کسری نموده است.

نگارگران دست‌اندرکار در آغاز 15 تن بوده‌اند که نام و نشان 9 تن از آن‌ها معلوم است و بقیه ناشناخته‌اند. 9 تن که معلوم هستند عبارتند از سلطان محمد میر مصور، آقا میرک، دوست محمد، میرزاعلی، مظفرعلی، شیخ محمد، میر سیدعلی و عبدالصمد، شش تن دیگر که نامشان معلوم نیست و در برخی اسناد با حروف لاتین H, F, D, C, B, A نامیده شده‌اند. مسئولیت کار در ابتدا با دوست محمد و پس از وی با میرمصور بوده است و پس از وی ظاهراً آقامیرک کارها را اداره می‌کرده است. این کتاب پس از آنکه به پایان می‌رسد صحافی می‌شود. صحافی کتاب عالی بوده است و این معنی از جلد سوخته و تذهیب‌شده آن که درون و بیرون آن را دربردارد و هم اکنون موجود است، پیداست. پس از پایان کار مهر شاه تهماسب را بر صفحه 16 کتاب نقش کرده‌اند که آن هم موجود است.

از اینجا به بعد سرگردانی کتاب آغاز می‌شود دو روایت از سفر شاهنامه به کشور عثمانی وجود دارد. یکی آنکه شاه تهماسب این کتاب را همراه با قرآنی که آن هم با خط نوشته و تذهیب شده بود برای سلطان عثمانی به عنوان هدیه می‌فرستد که البته از نام و نشان قرآن یاد شده تاکنون خبری به دست نیامده است. روایت دیگر این است که در آشفنگی‌ها و آشوب‌هایی که در همان زمان در تبریز پیش آمده بود، این شاهنامه ربوده می‌شود و پس از مدتی در عثمانی و در خزانه سلطان سر درمی‌آورد.

به هر حال خبرهای جسته‌گریخته از این شاهنامه تا سال‌های 1800 میلادی در دست است. در این سال‌ها اسلحه‌دار خزانه محمد عارفی برای مجلس‌های کتاب یادداشت‌های کوچکی به ترکی برای سلطان عثمانی می‌نویسد که این یادداشت‌ها در زمانی که من کتاب را دیدم در لابه‌لای صفحات موجود بوده است.

پس از آن تا سال 1903 خبری از این کتاب نیست در این سال عثمانی این کتاب را به #171 بارون ادموند دوروجیلد، بانکدار لندنی، می‌فروشد. آیا مسئله فروش مستقل مطرح بوده است و یا در ازای قرضی که سلطان عثمانی از بانک کرده بوده این معاوضه صورت می‌گیرد و به چه قیمت معلوم نیست.

کتاب در سال 1903 در موزه هنرهای تزئینی پاریس نمایش داده می‌شود، اما این نسخه در نمایشگاه‌های 1910 مونیخ، 1912 پاریس و 1931 لندن و 1940 نیویورک دیده نشده است. در سال 1959 آرتور هوتن اول که مدتی هم رییس موزه متروپولیتن آمریکا بوده، این کتاب را از روجیلد می‌خرد و در همان سال یا سال‌های بعد از #171;ولش» که سرپرست موزه هنری فاک بود می‌خواهد که با همکاران خود، مطالعه‌ای تفصیلی درباره این کتاب، نگارگران، تکنیک کار و... انجام دهند ولش پس از مدتی طولانی این کار را به پایان می‌رساند و در سال‌های بعد کتاب در 800 نسخه به سبک مخصوص در دو جلد چاپ و منتشر می‌شود و شاهنامه برای متخصصان هنری شناخته می‌شود.

در سال‌های 1970 هوتن 78 مجلس کتاب را به موزه متروپولیتن هدیه می‌کند و یا می‌فروشد و بعد با سفارت ایران تماس می‌گیرد و کتاب را معرفی می‌کند و می‌نویسد که حاضر است این کتاب را بفروشد تا به میهن اصلی‌اش بازگردد.

مکاتباتی در طی چند سال شروع می‌شود تا در نهایت هنگامی که شاه ایران به آمریکا می‌رود هوتن به وی می‌گوید چون گرفتاری‌های مالیاتی دارد ناگزیر این کتاب را بفروشد و اگر این کتاب را نخرد وی ناگزیر آن را اوراق می‌کند و مجالس نگارگری آن را به علاقمندان می‌فروشد چند مکاتبه و رفت و آمد پس از آن صورت می‌گیرد و در نهایت از دربار به نخست‌وزیری می‌گویند به اطلاع طرف برساند کتاب گران است و ما چنین پولی نداریم.

فاجعه به صورت رسمی از این زمان آغاز می‌شود. به هر حال، پس از این پاسخ، هوتن تهدید خود را عملی می‌کند. تعدادی از مجالس، یعنی 78 مجلس قبلاً به موزه متروپولیتن فروخته می‌شود که از نفایس بخش اسلامی موزه است. تعدادی، شاید 7 مجلس را نیز شخص ولش می‌خرد. یکی از ایرانیان که ظاهراً در سوئیس اقامت داشته است هفت مجلس دیگر را می‌خرد که گویا پس از چند سال به یک بانک می‌فروشد و بانک در حدود 17 یا 20 سال پیش آن را در حراج کریستی لندن به پول نزدیک می‌کند. یک مجلس از شاهنامه را هم می‌گویند موزه رضا عباسی خریده است که من آن را ندیده‌ام

دو مجلس دیگر را هم صدرالدین آقاخان که فوت کرده است خریده است. یک مجلس به تخت نشستن کیومرث است که گفته می‌شد ممتازترین مجالس است و کار میرمصور است، مجلس دیگر نیز قیام کاوه است. من هنگامی که صدرالدین به مناسب آن‌که رییس کمیساریای پناهندگان بود برای کار پناهندگان افغانی به ایران آمده بود در این خصوص از وی سوال کردم و گفتم که شنیده‌ام آن‌ها را به قیمت‌های بالا خریده‌اید، با تکان دادن سر تایید کرد اما با تبسم از ذکر قیمت خودداری کرد.

از بقیه مجالس، منهای 118 مجلس که فعلاً در اختیار ایران است، خبر ندارم.

چند سال پس از پیروزی انقلاب دلان خانواده هوتن با میراث فرهنگی تماس گرفته بودند که حاضرند مابقی کتاب را بفروشند و قیمتی را پیشنهاد کرده بودند که البته در زمان جنگ و مشکلات ارزی و نیز مسائل دیگر خرید کتاب ممکن نبود بعدها مجدداً تماس گرفتند و این بار علاوه بر قیمت، معاوضه کتاب را با چند تابلو پیشنهاد کردند و پیگیر بودند. تابلوهایی را که پیشنهاد می‌کردند معرفی شد و اصل کتاب هم‌که معروف بود.

موضوع در شورای عالی فرهنگی با نشان دادن مجالس شاهنامه و عکس تابلوهایی درخواستی مطرح شد. شورا چند تن را به عنوان کارگروه برای بررسی این مطلب تعیین کرد و کارگروه پس از چند جلسه چند ساعته به این نتیجه رسید که برخی از تابلوها هرچند ممکن است قابل ارائه عام نباشد، اما دلیلی بر کنار گذاشتن آن‌ها نیست.

فقط یک تابلو بود که با آرمان‌ها و اعتقادات ما برای هیچکس قابل ارائه نبود و در نتیجه کارگروه تصمیم گرفت در صورتی که شورای عالی انقلاب فرهنگی موافقت کند مابقی شاهنامه با این تابلو معاوضه شود این مطلب به اطلاع طرف مقابل رسید و مدتی طولانی در چانه چند تابلو و سه تابلو و دو تابلو گذشت تا معاوضه با یک تابلو قبول شد به شرط آنکه تابلو در تهران بازدید شود. تابلو قبل از انقلاب یک بار از ایران خارج شده بود و در بازگشت مدتی در گمرک مانده و بخش کوچکی از آن آبدیده بود کارشناسی که به ایران آمد این نکته را یادآوری کرد ولی از سر آن گذشت ایران نیز باید شاهنامه را می‌دید چندمحل پیشنهاد شد کیش را طرف مقابل نپذیرفت، طرف مقابل منطقه آزاد دوبي را پیشنهاد کرد که ایران نپذیرفت و سوئیس و پاکستان را هم طرف ایرانی نپذیرفت سرانجام وین پیشنهاد شد که در آن ایام روابطش با ایران خوب بود. کارشناسان ایران یکی دکتر اکبر تجویدی و دیگری دکتر شهریار عدل بودند که تحت نظر آقای معیری سفیر ایران در پاریس باید شاهنامه و مجالس آن را می‌دیدند اما آقای دکتر تجویدی اگر از پاریس خارج می‌شد نمی‌توانست به آنجا برگردد و صلاحش نبود که برای این کار به وین برود. طرف موافقت کرد که کار کارشناسی در فرودگاه پاریس انجام یابد. فرودگاه اورلی یک اتاق محفوظ را برای 24 ساعت در اختیار سفارت ایران قرار داد. شاهنامه بعدازظهر یک روز (چهارشنبه پنجم تیرماه) به پاریس آمد. تمامی شب و قسمتی از پنجشنبه ششم تیرماه تمامی اوراق بازدید شد و صورتمجلس نوشته شد و همان روز به مقصد وین (اتریش) حرکت کرد.

در اتریش سفارت ایران هم وزارت خارجه اتریش و هم پلیس اتریش را در جریان گذاشته بود و رییس پلیس قول همه گونه همکاری داده بود. نیم ساعت قبل از فرود هواپیما، تدابیر امنیتی مناسبی در فرودگاه با آرایش پلیس فراهم کردند. رییس پلیس به فرودگاه آمده بود و محل امنی را برای فرود هواپیما پیش‌بینی کرده بودند. از طرف ایران نیز هواپیمای دولت آماده شد و چون تابلو از در هواپیما به داخل نمی‌رفت آن را در انبار جا دادند. جناب آقای دانیالی و جناب آقای دکتر مهندس حجت نیز همراه تابلو به اتریش رفتند و در محل تعیین شده فرود آمدند. صندوق‌های شاهنامه با یک وانت به هواپیمای ایران نزدیک شد و صندوق‌ها به داخل هواپیما برده شد و وانت در کنار انبار پهلو گرفت. صندوق‌ها باز شد و با صورت مجلس مطابقت داده شد، آقای دکتر مهندس حجت از هواپیما پیاده شد و داخل انبار هواپیما یک سر تابلو را گرفت و سر دیگر تابلو به داخل وانت رفت. کارشناسان هنگامی که از صحت تابلو مطمئن شدند تمامی تابلو را تحویل گرفتند. وانت حرکت کرد و درب هواپیما نیز بسته شد. قرار بر این بود وقتی هواپیما کاملاً در آسمان قرار می‌گیرد سفیر ما در وین به اینجانب تلفن کند که در ساعت 8 بعدازظهر پنجشنبه تلفن کرد و خیال من راحت شد. روز شنبه صندوق‌ها تحویل اینجانب شد و روز یکشنبه آن‌ها را به موزه هنرهای معاصر که تابلو معاوضه شده مال آن‌ها بود تحویل دادم.

پس از سخنان دکتر حبیبی، دکتر محمدجعفر یاحقی دبیر همایش هزاره فردوسی با اعلام این خبر که، بخشی از برگ‌های شاهنامه شاه طهماسب روز دوشنبه در موزه هنرهای معاصر به نمایش درخواهد آمد، گفت: از هزاره فردوسی تا هزاره شاهنامه 67 سال می‌گذرد. هزاره فردوسی در سال 1313 گرامی داشته شد و امسال هزاره شاهنامه برگزار می‌شود. فرهنگستان ادب فارسی که کمتر به برگزاری همایش‌هایی از این دست اقدام کرده است، مفتخر است به این تجانس خجسته که فرهنگستان ادب و بنیاد ایران‌شناسی اقدام به برگزاری این همایش کرده‌اند.

وی گفت: 33 سخنرانی از 9 کشور انگلستان، آلمان، تاجیکستان، لهستان، آمریکا، هلند، افغانستان، گرجستان و ایران، پس از بررسی آماده ارائه شده‌اند. بنابراین گزارش، پس از سخنرانی دکتر حدادعادل، دکتر حسن حبیبی و دکتر محمدجعفر یاحقی، دیگر سخنرانان نخستین روز همایش دو روزه هزاره شاهنامه از این قرار بودند:

دکتر فتح‌الله مجتبائی، دکترالریش مارزولوف، دکتر حسن رضائی باغ بیدی، دکترخدایی شریف، دکتر آرش اکبری مفاخر، دکتر علی رواقی، دکتر آنارکراسنولسکا، دکتر چنگیز مولایی، مهدی سیدی، دکتر محمود امیدسالار، دکتر محمدیونس طغیان ساکائی، دکترمنصور رستگار فسایی، دکتر مهدی مشکوه‌الدینی.